

انقلاب‌ها و شورش‌های آمریکای لاتین

نوشته:

PAUL B. HERRICK, JR.
ROBERT S. ROBINS:

ترجمه: دکتر کرامت پورسلطان

تاریخ آمریکای لاتین، تاریخ انقلاب‌ها است زیرا که تغییرات مهم سیاسی بسیاری از کشورهای این منطقه بیشتر از طریق انقلاب صورت گرفته است تا از راه‌های دموکراتیک در این مقاله سعی شده است که چهارچوبی برای ارزیابی انقلاب‌های آمریکای لاتین ارائه گردد و مفهوم انقلاب که به سبب تنوع جنبش‌ها و وضوحش را از دست داده است بنحوی که بیشتر قابل اندازه‌گیری و تجزیه و تحلیل باشد بررسی گردد.



(قسمت اول)

مردم مایلند به خاطر نهادهایی که بدانها وابستگی دارند، و ارزش‌هایی که برایشان مهم است و راه و روش‌هایی که این ارزش‌ها را منعکس میکنند به مبارزه بپردازند. معیاد شدت عمل سیاسی محدود به دوره‌های تغییرات مهم سیاسی نمیشود. در جوامعی مانند کلمبیا و مناطق روستایی بنگال، شدت عمل سیاسی همیشه حضور دارد و لسی در تغییرات بزرگ اجتماعی به‌اوج میرسد. از طرف دیگر، مناطقی را میتوان یافت که در آنها شدت عمل نشانگر ضعفی از تغییر اجتماعی و سیاسی است. کودتای آخری برزیل (وشاید پرو) نمونه‌ای از تغییرات مهم اقتصادی، اجتماعی

بکار رفته مبادرت کرده‌اند. اینها در عوض به تجزیه و تحلیل پوش‌هایی مانند شدت عمل که به آسانی بیشتری قابل تعریف و تفهیم است پرداخته‌اند. از اینرو، اولین مسئله تحلیلی عبارتست از تغییر سطح تجزیه و تحلیل از طبیعت تغییر انقلابی به ملازم آن - شدت عمل که بیشتر قابل اندازه‌گیری است.

شدت عمل، که شناخته شده‌ترین جنبه دگرگونی سیاسی است اغلب همواره با تغییر انقلابی مرتبط بوده است. قدرت، ارزش نبرد دارد و بدین دلیل تغییر در اساس گروه رهبری همواره باعث برخورد میشود. علاوه

مفهوم انقلاب - سه مسئله

تحلیلی

انقلاب نیز مانند اغلب ایده‌هایی که به جنبه‌های مهم هستی بشر مربوط میشوند بسختی قابل تعریف است و به همین خاطر، اغلب به غلط مورد استفاده قرار گرفته است. این سوء استفاده به چنان وخامتی رسیده است که بسیاری از صاحب نظران اصلاً با خود اصطلاح به مخالفت برخاسته و به رد کوشش‌هایی که جهت روشن کردن و عملی کردن اصطلاح

و سیاسی بشمار میرود که در شرایطی نسبتاً فارغ از شدت عمل به وقوع پیوست .

شرت عمل سیاسی مفهوم قابل اهمیتی است و ارزش دارد مورد مطالعه قرار گیرد ولی شدن عمل با آنچه که تحت عنوان انقلاب مطالعه شده یکی نیست و در ذات انقلاب هم لزوماً وجود ندارد . برای آنکه اصطلاح انقلاب بنحو مفیدتری بررسی شود بهتر آنست که انواع رویدادهائی که بهنگام بکار بردن اصطلاح مورد اشاره نویسندگان مهم قرار میگیرند مشخص گردند و آنگاه مفهوم به گونه روشنی بکار بسته شود .

مفهوم اساسی انقلاب تغییر عمده و عمیق اجتماعی ، سیاسی و ایدئولوژیکی - برای درک آنچه که در سیاست روی میدهد ، مفهوم مفیدی است .

آنچه که ما در اینجا برضه اش میپردازیم یک گونه شناسی است و نه یک طبقه بندی به معنای اخص آن . بعبارت دیگر در مورد اصطلاح کیفی که دارای زیربنای کمی هستند و جوه تمیزی قائل شده ایم . ما جنبه های کمی را مورد بحث قرار میدهم و روش های وصول بدانها را پیشنهاد میکنیم ، اما این ، تشریح فنی روش های بکار بستن نیست .

آنگونه تجزیه و تحلیل را باید در مطالعات دیگر جستجو کرد .
دومین مساله تحلیلی مربوط به عدم وضوح تصویری اصطلاح انقلاب میشود . نویسندگان ، اصطلاح انقلاب را بنحوی افراطی ، یا بسیار جامع و گسترده یا بسیار محدود بکار میبندند . مثلاً مردم این اصطلاح را در مورد هرگونه تغییری ، از استفاده ای جدید از تلویزیون تا یک رفرم اساسی در سازمان اداری بکار میبرند . این استفاده فوق العاده وسیع از مفهوم ، تا حد زیادی از مفید بودن آن بعنوان ابزار تشریح بدیده های سیاسی میکاهد .

استفاده افراطی دیگر نیز نتایج غیررضایت بخشی را بار میآورد . هانتینگتون استدلال میکند که انقلابات سیاسی میبایست در برگیرنده تغییر کامل در تمام جنبه های جامعه باشند . بنا به عقیده وی انقلاب عبارتست از : «یک تغییر داخلی سریع بنیادی و شدید در ارزش ها و اسطوره های مسلط جامعه ، نهادهای سیاسی ، ساخت اجتماعی ، رهبری ، خط مشی و فعالیت حکومتی» . این تعریف ، انقلاب را از شورش ، طغیان ، کودتا ، و جنگ های استقلال طلبی که همگی متضمن تغییرات کم اهمیت تری هستند متمایز میسازد . بنا به تعریف هانتینگتون انقلابات رویدادهای نادر تاریخی اند و به وقایعی اشاره

میکند که دیگران «انقلابات بزرگ» خوانده اند و در زمره اینها ، انقلابات فرانسه ، روسیه ، چین و مکزیک قرار دارند .

مشکل اساسی در روش هانتینگتون اینست که چنان روشی ، بسیار محدود کننده است و انواع کافی تغییرات سیاسی را در بر نمیگیرد . انقلابی که شرایط وی را برای احراز نام بزرگ حائز نمیشود (مانند انقلاب ۱۷۷۶ آمریکا) با کودتائی که صرفاً افراد را تعویض میکند در یک طبقه قرار میگیرد .

برای حل این مساله حدود ، مفید است که تغییر سیاسی فوق قانونی را بر حسب یک گونه شناسی جدید ملاحظه کنیم . در روی یک طیف بر حسب درجه شکافی که یک جنبش سیاسی فوق قانونی سعی میکند برسیستم سیاسی و اجتماعی کشوری وارد آورد ، چهار سطح تغییر قرار داده میشوند . اینها عبارتند از :

۱ - انقلاب کامل

۲ - انقلاب سیاسی

۳ - طغیان بر علیه روش ها

۴ - طغیان کاخ

یک انقلاب کامل عبارتست از یک جنبش فوق قانونی که در جستجوی تغییر همه جنبه های جامعه منجمده ساخت های سیاسی ، اجتماعی ، اقتصاد و فرهنگی کشور است . انقلاب سیاسی محدود به تغییر قابل سیستم سیاسی است . تغییرات در این سطح نوبت تمامی سیستم سیاسی را بوسیله تغییر اساسی بوش سیاسی در بر میگیرند . طغیان بر علیه روش ها ، سیستم سیاسی را دست نخورده باقی میگذارد ولی در صدد انجام تغییرات عمده در روش ها و نخبگان است . و سرانجام ، یک طغیان کاخ فقط به تعویض افراد (نه گروه ها) در مسند قدرت بدون ایجاد وقفه دوکار سیستم سیاسی و یا انجام تغییرات مهم در روش ها میپردازد .

استفاده های گوناگون از اصطلاح انقلاب منعکس کننده دو تصور اساسی و دقیق است . این عقیده که انقلاب متضمن تغییر است ، و از آن مهمتر ، اینکه تغییر ، چند بعدی است . معذا همه صاحب نظران انقلاب را یک بدیده چند بعدی میدانند ، و از اینرو سومین مساله تحلیلی بدید میاید .

یکی از مکتب های فکری استدلال میکند که انقلاب هنگامی میافتد که تغییر عمده ای در یک قسمت از ساخت اجتماعی روی دهد . مهمترین نمونه این خط فکری متعلق به کارل مارکس است که تمام انقلابات را ناشی از تغییر در نحوه تقسیم کار در یک جامعه و بعبارت دیگر ناشی از روابط طباعین کارفرمایان و

کارکنان میدانند . گرچه مارکس به ابعاد دیگر مانند دین ، هنر ، و غیره نیز اشاره کرده است ولی این عناصر صرفاً نشانه های موتور بزرگ انقلاب بشمار میروند .

در همین زمینه صاحب نظران دیگری هستند که بعد اساسی را غیر اقتصادی میدانند . کورن هاووز معتقد است که انقلاب هنگامی روی میدهد که برخی گروه های عمده بویژه گروه های نخبه ، خود مختاری خود را از دست میدهند . در واقع بنظر بعضی تئوریسین ها انقلاب نتیجه جدائی نخبگان از سیستم است . به همین ترتیب ، صاحب نظرانی چون آیزنشتات که خط فکری نهادی دارند انقلاب را محصول جدائی نهادی ذکر میکنند . تئوریسین هائی که در زمینه روانشناسی میاندیشند مساله را ناشی از یک تغییر در طرز تفکر میدانند .

مشکلی که در تجزیه و تحلیل انقلاب بر اساس یک عامل وجود دارد این است که این روش ، جهاتی را که احتمالاً یک جنبش سیاسی فوق قانونی انتخاب خواهد کرد محدود میسازد . مثلاً نهاد ها یا تغییر شکل خواهند داد و یا بدون تغییر باقی خواهند ماند . و بدین ترتیب انقلاب یا کامل است یا یک شکست تام و تمام . روش یک بعدی در واقع ناظر را وادار میسازد که انقلاب را بادیدی بسیار محدود بنگرد .

مطالعه تغییر سیاسی فوق قانونی به مثابه یک بدیده چند بعدی به حل این مساله کمک میکند . این روش ، تحلیل گر را قادر میسازد که انواع خاص تغییر را با ترکیبات مختلف عوامل سببی مرتبط سازد . مثلاً تعریف انقلاب کامل بر حسب ترکیب خاصی از عوامل تغییر ، و تعریف طغیان بر علیه روش ها بر حسب ترکیب خاص دیگری از عوامل تغییر میسر میشود . بر اساس چنان روشی جنبش های سیاسی فوق قانونی ممکن است نتایج سیاسی مختلفی داشته باشند .

طبقه بندی تغییر سیاسی

فوق قانونی :

عواملی که بنظر میرسد با مطالعه تغییر سیاسی فوق قانونی مربوط باشند عبارتند از :

گسستگی های نهادی ، نخبگان ، خط مشی ، و ارزش ها ، پیش از بررسی چهار سطح تغییر سیاسی فوق قانونی بر حسب ترکیبات گوناگون این چهار عامل ، به تعریف این عوامل میپردازیم .

گستگي نهادي :

تمام سيستم هاي سياسي براي انجام وظائف قانون‌گزاري ، اجرائي و قضائي بايد وسائلي را در اختيار داشته باشند . هر نوع تغيير در اين حوزه هاي عمل ، مشروط بر اينكه نايير تغيير معطوف به تغيير بنيادي نحوه عمل سيستم سياسي باشد موجب گستگي نهادي ميشود . گستگي نهادي همچنين ممكن است نتيجه يك تغيير عمده در سيستم نمايندگي‌كشور ، منجمله چگونگي بيان و عرضه منافع و علائق گروهها باشد . اين واقفيت كه گستگي نهادي نتيجه يك تغيير بنيادي در عمليات سيستم سياسي است اين امر را محتمل ميسازد كه تغيير ، بيش از يك حوزه نهادي را در بر گيرد .

گستگي نخبگان :

نكته مهم در موضوع مربوط به گستگي نخبگان اينست كه ما وراء تغيير افراد گروه حاكم نگريسته شود . (چنان تغييراتي همواره بسبب مرگ ، انتخابات وغيره روي مي‌دهند .) بايد توجه داشت كه گستگي در اين حالت هنگام روي ميدهد كه نخبگان از يك طبقه يا منطقه جغرافيايي ، يابا سوابق نژادي و قومي يا سوابق حرفه‌اي متفاوتي به قدرت ميرسند .

گستگي نخبگان را به دو طريق مي‌توان ارزيايي كرد :

اول - مقايسه و تطبيق زمينه هاي اجتماعي نخبگان پيش و پس از انقلاب .
دوم - اندازه‌گيري درجه ادغام مابين دو گروه نخبه از طريق مقايسه سوابق حرفه‌اي آنان .
گستگي خط مشي :

خط مشي عمومي حاكي از انتخاب يك هدف دسته جمعي و اجرائي تصميم اتخاذ شده است . با اين ترتيب اجرائي هر تصميمي كه بدین نحو گرفته شود براي جامعه اجباري ميگردد . گستگي خط مشي داراي دو جنبه است :

اول - تغييرات در مقاصدي كه مورد نظر حكومت است . دوم - تغييرات در روش هاي اجرائي .

گستگي خط مشي هنگام وجود پيدا ميكند كه رژيم جديد بطريقي كه در گذشته معمول نبوده به تصميم گيري بپردازد .

گستگي ارزشها :

احتمالا آشكارترين و شايد مهمترين جنبه يك انقلاب كامل ، تغيير در ارزشهاي موجود جامعه است . چنان تغييری اغلب

علت سه گستگي ديگر است .

گستگي ارزشها در ساده‌ترين شكل تصوري آن هنگامی تحقق مي‌يابد كه جهان بيني جمعيتي دستخوش تغييری اساسي شود . به تصور درآوردن اين اصطلاح نيز چون به تصور آوردن انقلاب آسانتر از عملی كردن آنست ، معهدا همچنانكه از كارهاي صاحب نظراني مانند آلموند ووربا برمي‌آيد ارزيايي تفاوتهاي زماني و اجتماعي در ارزش هاي سياسي ، غير ممكن نيست .
دو نمونه مهم گستگي ارزشها قابل نقل است :

اول - جدا كردن سياست از دين ، كه هنگام رخ ميدهد كه ايدئولوژي و ساختن هاي ديني از سيستم سياسي جدا ميشوند يا فرهنگ سياسي ارزش هاي عقلايي و عملي را جايگزين ارزشهاي مقدس و متعالي مي‌سازد .

دوم - هنگامی كه در مفاهيمي كه قدرت سياسي را در يك جامعه مشروع ميكنند تغييرات مهمي روي ميدهد . پس از انقلاب اكبر شوروي ، ارزش هاي مرتبتي و بدرگونه روسيه تزاری جای خود را به ارزشهاي تساوي گراني و انسان مركزي داد .

در بيان بحث درباره چهار عامل گستگي ، لازم به ياد آوري است كه بسختي ميتوان يك مورد مطلق و كامل گستگي را يافت . نخبگان جديد و بويژه رهبران شان اغلب از يك طبقه كهن ، گرچه ناراضي ، ميآيند . نهادهاي جديد اغلب بر اساس آنچه كه قبل وجود داشته پايه‌گزاري ميشوند . همه خطمشی ها تغيير نمي‌كنند بسياري ادامه مي‌يابند و برخي دستخوش تغييرات اندكي ميگردند .

بهمين ترتيب ، تغيير در ارزشها بنديت حاصل عرضه ارزشهاي جديد و بيشتر نتيجه افزايش اهميت نسبت بعضي از ارزشهاي موجود و سقوط نسيديگر ارزشها است . البته اين گفته بدین معنا نيست كه چيزي واقعا تغيير نمي‌يابد ، بلكه منظور اين است كه حتي در دوره‌هاي تغييرات بزرگ نيز عناصر مهم بيوستگي وجود دارند .

با آنچه كه گذشت اکنون ميتوان چهار عامل بيوستگي را براي ايجاد چهارگونه (يا سطح) تغيير سياسي فوق قانوني بكار بست . از سطح كمترين تغيير (طفيان‌كاخ) شروع ميكنيم و به سوي بيشترين تغيير (انقلاب كامل) ميرويم .

فرض ما اينست كه طفيان كاخ موجب هيچگونه گستگي نميشود . يك طفيان بر عليه روشها موجب گستگي قابل توجهی در خط مشي و نگاه باعث گستگي در نخبگان



ميگردد . اين گستگي غالباً سياسي است نه اجتماعي . يك انقلاب سياسي دربر گيرنده گستگيهاي نهادي خط مشي و نخبگان ميشود . در اين مورد نيز گستگي نخبگان غالباً سياسي است نه اجتماعي . و در پايان ، يك انقلاب كامل منجر به گستگيهاي مهم در هر چهار متغير ارزشها ، روشها و نخبگان ميگردد . در اين مورد گستگي نخبگان شامل تجزيه سياسي و سابقه اجتماعي مي‌شود .

در پايان اين سمت گفتار بايد اضافه كرد كه عنصری كه غالباً بهنگام بحث درباره انقلاب نادیده گرفته ميشود زمان است . تغيير ، هميشه صورت ميپذيرد و هرگاه در ملاحظه تغيير ، طول زمان در نظر گرفته نشود ، هرگونه تغيير را ميتوان انقلاب ناميد . ولي ايايك ملاك عيني كه زمان را محدود ميكند در دست هست ؟ بنظر ميرسد كه ضابطه موجود كه قابل بكار بستن در همه فرهنگها است ضابطه نسل (يك دوره ۲۲ ساله) باشد . مشكل ميتوان تغييری را كه نيازمند عمر چندين نسل است انقلاب ناميد . ممكن است طول عمر يك نسل مدتی بنظر طولاني برسد اما انقلابات شناخته شده‌اي مانند انقلاب سالهاي ۱۶۰۰ انگلستان و انقلاب ۱۹۱۱ مكریک دلالت بر اين امر ميكنند كه اغلب عمر يك نسل براي به ثمر رساندن يك انقلاب ضرورت دارد .

ادامه دارد